



HARVARD UNIVERSITY

CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT

DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI

NARRATOR: KARIM SANJABI

DATE OF INTERVIEW: OCTOBER 21, 1983

PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA

INTERVIEWER: ZIA SEDGHI

TAPE No.: 27

RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

Transcript edited and revised by the narrator.

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM
TAPE NO.: 27

(LIFE)-----

AZAR, MEHDI

BANISADR, ABOLHASAN

CNERIK-HA-YE FADAI-E KHALGH

DASTMALCHI, ?

ELECTIONS, IRI PRESIDENTIAL

FOROUHAR, DARYOUSH

GHAFFARI, HADI

GHOTBZADEH, SADEGH

HABIBI, HASAN

IRAQ

ISLAMIC REPUBLICAN PARTY

KHOMEINI, AYATOLLAH, RULE & ADMINISTRATION OF

KHOMEINI, AYATOLLAH, VIEWS OF

KHOMEINI, SEYYED-AHMAD

KIANOURI, MOUREDDIN

LEBASCHI, GHASEM

MADANI, ADMIRAL SEYYED-AHMAD

MOJAMEHEDIN-E KHALGH, SAZMAN

PEIKAR, SAZMAN-E

REVOLUTIONARY COUNCIL

SADIGHI, GHOLAM-HOSSEIN

SANJABI TRIBE

TUDEH PARTY

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : بیست و یک اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاء اله مدقی
نوار شماره : ۲۷

عنوان هاشی که در قلموس اسلامی و ایرانی نیست . ما را به عنوان ملی گرا و لیبرال و حتی فئودال ناسزا می گفتند . بنده در یک یا دو مصاحبه مطبوعاتی که در آن زمان امکان داشت و در ضمن مقالاتی گفتم و نوشتم که قریب چهار دهه قرن بر اسلام گذشته است در این مدت معاندین و مخالفین اسلام ، آنها شیکه در برابر اسلام ایستادگی و کار شکنی کرده اند چه در زمان حضرت رسول و چه در قرآن کریم و چه بعد از آن به عنوان و اناسی خاص شناخته شده اند . آنها یا کافر هستند یا مشرک یا منافق یا ملحد یا مرتد و غیره . اینها عنوانها و القاب دشمنان و مخالفین اسلام بوده و هستند . در تاریخ اسلام هیچوقت دیده و شنیده نشده است که در برابر اسلام افرادی را و جماعتی را به عنوان ملی گرا و به عنوان لیبرال و یا فئودال مورد طعن و لعن قرار بدهند . علاوه بر این مگر قلموس اسلامی و لغت نامه ایرانی از لغت عاری است که باید دو لفظ و دو اصطلاح خارجی را بگیرند و وسیله سرکوفت ما قرار بدهند . پیدا است که این الفاظ از زرادخانه تبلیغاتی توده ایها و اربابان خارجی آنها سرچشمه میگیرد و حزب الهی - های ما مقلد آنها شده اند . ملی گراشی که به معنی وطن دوستی است افتخار ما است . لیبرالی که به معنی آزادیخواهی است افتخار ما است و راجع به ملیت و وطن دوستی توضیح دادم که ملی گراشی استقلال طلبانه منطبق با دین است ، منطبق با ایمان است و مفهوم اصل آزادی و حریت به معنی وسیع آن همان استقلال طلبی یک ملت است که نمبخواهد زیر دست و تابع و وابسته ای یک کشور خارجی دیگری باشد و این نه تنها منافاتی با دین و ایمان ندارد

بلکه اصل دین و ایمان است و همچنین توضیح دادم که انقلاب اخیر ایران تحت دوشعار بزرگ آزادی و استقلال صورت گرفته است. اگر شما لیبرالی و ملی گرائی را رد میکنید در واقع مفهوم آزادی و استقلال هر دو را رد کرده اید. راجع به فتوای که گفتیم که اگر شما بتوانید در تمام سرتاسر ایران یک قطعه زمین، بنیاد خانه‌ای که در آن سکونت دارم - بعنوان مالکیت برای من پیدا کنید من تعهد میکنم ده برابر ارزش آن را به شما بدهم. در این موقع انتخابات ریاست جمهوری صورت میگرفت جبهه ملی در انتخابات آن نامزدی معرفی نکرد. ولی دکتر احمد مدنی به عنوان منفردا و طلب آن شد و در میان گروه‌های ملی و آزادیخواه از جاهت عظیمی برخوردار بود و جبهه ملی هم از هر جهت او را کمک کرد و چندین ملیون رأی به نام او خوانده شد و بعد از ابوالحسن بنی صدر مقام دوم را پیدا کرد. هر چند خود آقای مدنی و بسیاری از مطلقین عقیده داشتند که آراء وی خیلی بیش از آن مقداری بود که به نام او اعلام شده است حزب جمهوری اسلامی با انتخاب بنی صدر مخالف بود و در ابتدای امر جوانی را به عنوان نامزد خود معرفی کرد که تا آن وقت کسی اسمش را نشنیده و در جامعه ایرانی بکلی ناشناخته بود به نام جلال الدین فارسی.

س - که میگفتند افغانی است ؟

ج - و بعد کشف شد افغانی الاصل است و خانواده‌اش تا بعیت افغانی دارد. آقای خمینی هم همانطور که با نامزدی رهبر مسلم حزب جمهوری اسلامی یعنی آقای بهشتی موافقت نکرده بود با نامزدی جلال فارسی هم مخالفت کرد. از آن پس حزب جمهوری اسلامی بصورت ظاهر حبیبی را معرفی کرد ولی کوشش و علاقه‌ای در انتخابات با او نشان نداد و پیدا بود که نامزد واقعی ندارند. آقای خمینی هر چند ظاهراً "هیچیک از نامزدها را تقویت نمیکرد و خود را بیطرف نشان میداد ولی همه میدانستند که علاقه و نظراً و به جانب آقای بنی صدر است و شبکه وسیع مساجد و روحانیون برای وی بکار افتادند و با اکثریت عظیمی انتخاب شد.

وقتی آقای بنی صدر به مقام ریاست جمهوری رسید میبایستی بلافاصله برای تشکیل حکومت تصمیم بگیرد و اقدام بکند زیرا هنوز مجلس تشکیل نشده و دیگر محل و موضوعی هم برای حفظ شورای انقلاب باقی نمانده بود. قانون اساسی جدید را این باره اختیارات کافی به

رئیس جمهور داده بود ولی ایشان سستی و غفلت و محافظه کاری و دنباله روی نشان دادند و از حقی که قانوناً داشتند نتوانستند استفاده کنند و آقای خمینی ایشان را در این خط انداخت که با همان شورای انقلاب معلوم الحال همکاری کند و تا زمانی که مجلس جدید رسماً افتتاح شود آقای بنی صدر عنواناً "ریاست شوری راهم" داشته باشد.

س- رئیس شورای انقلاب و فرمانده کل قوا.

ج- بلی آقای خمینی فرماندهی کل قوا راهم که مطابق قانون اساسی جدید مختص ایشان است به آقای بنی صدر تفویض کردند. در این زمان انتخابات مجلس شورای ملی در جریان بود. بنده لازم دیدم که در شهر کرمانشاه بنا بر توجهی که مردم آنجا بمن داشتند و دعوتها شایسته که از من شده بود شرکت کنم. به محض ورود به آن شهر مواجها مخالفت شدید آخوندها و دستگاہ دولتی، استانداری و فرمانداری کرمانشاه شدم. مسلم بود که دستور مخالفت از تهران به آنها رسیده است. استاندار کرمانشاه شخصی بود بنام ماکوشی که هر چه را در قدرت و امکان داشت علیه من بکاربرد از دستگاہهای اداری و دولتی چماقداران را برای برهمن زدن اجتماعاتی که من در آن سخنرانی میکردم براه انداختند. همچنین امام جمعه کرمانشاه و اعوان و انصارش بکار شکنی مشغول شدند. توده‌ایها و فدائیان خلق هم تبلیغات ضد فئودالی و ضد لیبرالی خود را ادامه میدادند.

س- یعنی چریکهای فدائی خلق هم به کرمانشاه آمدند و در آنجا علیه شما فعالیت کردند؟

ج- بله فعالیت میکردند. ولی مجاهدین آنجا با من مخالف نبودند در رأی کشی گرفته شده از تقریباً "هشتاد هزار یا نود هزار رأی پنجاه هزار رأی آوردم. به دستور استاندار پنج هزار رأی آن را به عناوینی باطل کردند و دوسه صندوق را با قراشت نکردن از بین بردند. با اینکه اول صبح اعلام شد که بنده انتخاب شده‌ام ولی بلافاصله همان ساعت ماکوشی استاندار بکار افتاد و دوسه صندوق را دست زدند و باطل کردند و آراء را در حدود چهل و پنج هزار رأی صورت دادند که تقریباً "در حدود چهارصد یا پانصد رأی کمتر از نصف بعلاوه‌ی یک داشته باشیم. چون در قانون انتخابات پیش بینی شده بود که در دور اول هرنازیدی برای اینکه انتخاب شود باید نصف بعلاوه یک آراء را داشته باشد من با آنکه

بیش از این را داشتم ولی آنها به این کیفیت انتخابات رأی نتیجه اعلام کردند.

س - تمام آراء مگر چقدر بود؟

ج - بنظر من ۸۰۰۰۰ یا ۹۰۰۰۰ رأی .

س - با ۴۵۰۰۰ هم که باز وضع شما تأمین بود.

ج - شاید ۹۰۰۰۰ بود، درست نمیدانم. یعنی تعداد آراء را به کیفیتی حساب کردند که

من قریب ۵۰۰ رأی کمتر داشته باشم. من با نفردوم که بلافاصله بعد از من بود ۱۵۰۰۰

رأی اختلاف داشتم و اتفاقاً " نفردوم هم از مجاهدین بود.

س - اسمش یا دتا ن هست؟

ج - اسم او مهندس فرشید بود که بعداً " دزدگیری با پاسداران به قتل رسید. نفر سوم

از نامزدها حزب جمهوری اسلامی بود و نفر چهارم هم با زیک نفر از مجاهدین بود. بدین

ترتیب انتخابات کرمانشاه را متوقف کردند. در هفته بعد که میبایستی روز جمعه

انتخابات را تجدید کنند با زبنده آنجا رفتم و قرار بود که انتخابات انجام بگیرد ولی

در ظهر پنجشنبه عده‌ای در حدود صد و پنجاه تا دویست نفر از چاقو داران خود را به استانداری

آوردند و بعنوان اعتراض به رأی گیری نظراتی برای انداختند و استانداری را به تصرف

درآوردند و در برابر آنها استاندار اعلام کرد که انتخابات کرمانشاه برای مدت نامعینی

متوقف است. بدین ترتیب انتخابات آن شهر املاً صورت نگرفت. در همین موقع،

که بنده با اعتراض به تهران برگشتم، پشت سر من برادرم و پسر عمویم و دو نفر از معتبرین

ایل سنجا بی را زندانی کردند و یک محاکمه صوری و مسخره‌ای علیه آنها ترتیب دادند،

مردم را در شهر برآه انداختند و از دهات به شهر آوردند و در خیابانها به حرکت انداختند

شمارها نوشتند و فریادها زدند و اعلام آنها را خواستار شدند. روزنامه حزب توده و

مؤتلفین آنها هم در تهران پشت سرهم مقاله مینوشتند که فتوایها با ایداعام شوند.

با هرکوشی بود و به خصوص در اینجا باید سازگاری کنم با کمک دفتر رئیس جمهور که خیلی

همراهی کردند مخصوصاً " آقای سعید زنجانی پسر آیت‌الله زنجانی با علما و روحانیون

مؤثرم ارتباط پیدا کرد و به هر ترتیبی که بود اجرای حکم را متوقف کردند و ما مهلتی

پیدا کردیم که برای نجات این افراد بیگناه اقدامی بکنیم. تمام آنها ماتی که به

آنها وارد میگردند بکلی بی اساس بود. مثلاً" فرض کنید از اینکه بیست سال پیش یکنفر را کتک زده است، بیست سال پیش یکنفر نوکرا بیرون کرده است. از این جور تهمت ها و این قبیل حرفهائی که مربوط به دوره ی زمان شاه و تمام بی اصل و اساس بود. در همین روزها جنگ بین ایران و عراق در گرفت و عراقی ها به ناحیه غرب حمله آوردند و قصر شیرین را تصرف کردند و تا حدود سرپل زهاب آمدند و در خوزستان هم رخنه کردند و تا نزدیکیهای خرمشهر رسیدند. بنده از این سرشکستگی که بر ملت ایران وارد شده و همینطور از گرفتاری خانوادگی بسیار ناراحت و افسرده بودم. یکروز آقای سید احمد آقا بمن تلفن و گله کرد از اینکه او را فراموش کرده ام. بنده گفتم آقا چه فرمایید؟ چه گله ای؟ شما آنچه را که نباید بشود در انتخابات به من نشان دادید و همینطور در گرفتاری برادران من. گفت، " میخوام شما را ملاقات بکنم. " گفتم تشریف بیاورید. فوراً " بمنزل من آمدند و گفتند که آقای بنی صدر به آقا گفتند و آقا فرمودند که از شما بخواهم در این موضوع جنگ ایران و عراق کمک کنید و اقدام نمائید که عشا بر غرب هر قدر ممکن باشد برای این خدمت بسیج بشوند. گفتم این وظیفه ی ملی من است در برابر دولتی که تجاوز به سرزمین ما کرده، یک دولت پوشالی که آلت دست سیاست خارجی است ساکت ننشینم و لواط بکنم با نظام موجود هم موافقتی نداشته باشم ولی با دشمن ایران وظیفه ی خودم میدانم آنچه را از عهده ام برآید بکنم و اگر لازم باشد خود منم به میدان جنگ بروم. ولی بنده از شما میپرسم اگر من بروم و به این عشا بر مختلف آنجا، به مردم گوران، به مردم قلخانسی به مردم کلهر، به ایل باجانی و قبادی و ولدبگی و ایلات مختلف آنجا که اسم مردم بگویم که شما در این بسیج عمومی با ما شرکت کنید آنها اگر از من بپرسند که برای برادران بیگناهی چکار کرده اند، اگر مردم سنجابی این را به من بگویند من چه جوابی به آنها میتوانم بدهم. با این سرشکستگی که برای من بوجود آوردید چگونه میتوانم حرفم را به مردم بقبولانم. گفت، " موضوع برادران شما حل شده است. " فردای آن روز دوباره بمن تلفن کرد و گفت، " آقای بنی صدر الان در کرمانشاه است و به آقا تلفن کرده اند که حضور شما آنجا لازم هست و آقا میفرماید شما هر چه زودتر حرکت کنید. بنده دیدم دیگر فشار

در موضوع آزادی برادرهایم با وعده‌ای که آنها داده‌اند بمورد هست و بنا بر این فوراً " آماده حرکت شدم و از طرف دستگاه دولت دو ماشین بنز ۴۵۰ برای من فرستادند که در یکی از آنها چهار رهنج نفر با سدا ربرای محافظت من بودند و یکی هم برای سواری خودم و دو نفر دیگر که همراه هم بودند. دوازده بعد در کرمانشاه برادرم و پسرعمو آن دو نفر دیگر را آزاد کردند و آوردند تحویل ما دادند. بنده هم شروع به دعوت افراد سرشناس و ذی نفوذ و کدخدای عشایر کردم. حالا دیگر عشایر به آن صورت قدیم نیست که ایل خانی داشته باشند مثل ایلخانی کلهر و یا حاکم قدیم ایل سنجایی. اگر اشخاصی در میان مردم اعتباری و احترامی دارند فقط بعنوان شخصی و کدخدا منشی است نه بعنوان حاکم و رئیس. علاوه بر این من به کدخدای روسا و تیره‌ها مراجعه کردم. تقریباً " در حدود ۱۵۰ نفر از طوایف مختلف بمنزل ما آمدند و من برای آنها جنگهای گذشته را توصیف کردم. جنگ با روسها را، جنگ با عثمانی‌ها را، جنگ با انگلیس‌ها را، جنگهای زمان نادر را، اساطیر ملی ایران را، و اینکه یک دولت پوئالی توسی خورده‌ای مثل عراق که هیچ قابلیت ندارد به خود جسارت داده که به سرزمین اجداد ما و نوا میس ما تجاوز کند و از این قبیل حرفها. آنها به هیجان و حرکت درآمدند و در ظرف چند روز در حدود بیست هزار نفر را و طلب معرفی کردند. و در مدت یک هفته‌ای که من آنجا بودم با همه‌ی تبلیغات مخالف و کارشکنی‌هایی که از طرف همان ماکوئی استاندار و آخوندها و خلقی‌ها و توده‌ایهای آنجا میشد و عنوان میکردند که این یک بسیج فتووالی است و وارد آن نشوید. حزب توده و آقای کیا نوری نیز در تهران مرتباً " در روزنامه‌ها ایشان علیه من و علیه برادران من و به اصطلاح خودشان بسیج فتووالی سم پاشی میکردند. با مراجعه‌ای که به فرمانده ارتش آنجا کردیم در حدود شش یا هفت هزار قبضه تفنگ تحویل ما دادند و بتدریج بمنزل ما فرستادند. بنده از آن افراد عشایری نمایندگانی با صوابدید خود آنها انتخاب کردم و آنها را بموجب صورتی به ارتش کرمانشاه معرفی کردم که سلاحها در تحویل آنها و آنها را من و مسئول آن سلاحها باشم. اسلحه‌ها را گرفتند و بین افراد مختلف تقسیم کردند، در حدود شش هفت هزار نفر. تا من آنجا بودم بسیج شدند و با حضور خود من دو هزار نفر از مردم سنجایی آماده حرکت به جانب جبهه‌ی جنگ شدند. از آن پس بنده به تهران برگشتم و برادرها

و پسرعمویم که گرفتار شده بودند و میترسیدم دوباره در دسر برایشان ایجاد کنند با خود به تهران آوردم ولی جوانهای خانواده برادرزاده ها، پسرعموها، پسر داشی ها همه در این بسیج شرکت کردند. وقتی به تهران برگشتم بلافاصله از دفتر آقای خمینی سید احمد آقا به من تلفن کرد و از من خواست که بروم آقا را ملاقات کنم. روز بعد بنده به دیدن آقا رفتم. بسیار اظهار لطف و خوش روئی و مهربانی کردند. من جریان بسیج عشا پیرو کارشکنی ها و تبلیغاتی که علیه آن میشد به ایشان گزارش دادم و گله کردم که آقا این بسیجی را که ما برای شما و به ما مرشما تهیه کردیم آیا برای خدمت به دستگا و دیگر حکومت دیگری غیر از شماست؟ پس چرا مطبوعات مربوط به حزب جمهوری اسلامی و استاندار رسمی دولت به ما ناسزا میگویند و در این بسیج کارشکنی میکنند. اینها افراد عادی عشا پیرو هستند و تابع وزیر دست هیچ رئیس نیستند. افسرهای ارتش را هنمای امور جنگی آنها هستند و وابسته به ارتش کرمانشاه میباشند و هیچ رئیس و سرکرده ای از خودشان ندارند. آخر این اتهامات فتوای چیست و غیر از دل سرد کردن مردم چه نتیجه ای دارد؟ آقای خمینی خیلی ناراحت شد و مادش آقای اشراقی را صدا کرد و گفت، "به وزارت کشور تلفن کن، این چه حماقتی است که آنها میکنند و استاندار می که منفل شده چرا هنوز آنجا مانده است." به منم گفت، "خود شما به کرمانشاه بروید و هرکاری که لازم میدانید بکنید." بنده متوجه بودم که فرمایش ایشان از روی تعارف است. گفتم احتیاجی بوجود بنده نیست، آقا پشتیبانی بفرمائید آنها وظیفه خودشان را انجام میدهند.

در همین ایام که مامور جنگ و غوغای گروگانگیری ادامه داشت و اختلافات بین بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی علنی شده بود چند نفر از رهبران احزاب سوسیالیست اروپائی به ایران آمدند. آنها را که بنده میشناختم آقای پرونگرایسکی صدراعظم اطریش و اولاف پالمر نخست وزیر سابق سوئد بودند و هم چنین رهبر حزب سوسیالیستهای اسپانیا که گویا حالا رئیس دولت آن کشور است. این چند نفر برای ایجاد حسن رابطه و حسن تفاهم کشورهای غربی با دولت جمهوری اسلامی و نیز تلویحا "برای مذاکراتی راجع به گروگانها آمده بودند. آنها خواستار ملاقات با من شدند و از طرف دفتر رئیس جمهور بمن اطلاع داده

شد و خواهش کردند که به ملاقات آنها بروم . من آنها را در محل اقامتشان در هتل هیلتون ملاقات کردم و به آنها گفتم که شما بیخودا اینجا تشریف آورده اید . در اینجا گویی برای شنیدن حرفهای شما وجود ندارد . این حرفی بود که عینا " به کرایسکی گفتم . در همین زمان با عرض میکنم مدتی جلوتر با عقب تر ، برای اینکه تواریخ وقایع کاملاً در نظر نیست ، یک نفر از دوستان ما و از مرتبطين با آقا با ن روحانیون که مقام دولتی نسبتاً مهمی هم داشت محرمانه به دیدن من آمد و از من خواهش کرد که اسم او را نبرم . او از طرف آقای خمینی ما موریت داشت و به من گفت آقا فرموده اند آیا شما حاضر هستید که ریاست دولت را قبول کنید ؟ در آن موقع اختلاف بین بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی شدت یافته بود .

س - درباره تعیین نخست وزیر؟

ج - بلی بر سر تعیین نخست وزیر و وزیران

س - که شما نخست وزیر بنی صدر بشوید؟

ج - بلی که من نخست وزیر بشوم . در این تاریخ مجلس هنوز رسماً تشکیل نشده ولسی در شرف افتتاح بود . سوابق رفتاری که در این مدت با من شده ، سوابق انتخابات کرمانشاه و سوابق بسیج عشایری و غیره را به خاطر آوردم و متعیر شدم پرسیدم که به چه ترتیب باشد؟ از جواب مبهمی که آن رابط به من داد فهمیدم که مرا به عنوان محلل میخواهند و غرض اینست که با رئیس جمهوری در بیفتم . دیدم که چنین کاری شایسته من نیست که آلت دسته بندیهای سیاسی بشوم و بعد هم مرا بدتر از بازرگان قربانی بکنند . قاطعانه معذرت خواستم . در آن روزها گفتگوی دوسه نفر در بین بود که از جمله از من استمزا ج کردند و رد کردم .

س - شما این مطلب را با دوستان جبهه ملی هم در میان گذاشتید؟

ج - بلی ولی بدون تعیین نام واسطه .

س - نظر آنها چه بود؟

ج - آنها هم نظر مرا تأیید کردند . رویداد طبس هم تقریباً " مقارن همین اوقات صورت گرفت . در این مدت جلسات جبهه ملی مرتباً " تشکیل میشد .

س - چه کسانی در رهبری جدید جبهه ملی شرکت داشتند؟

ج - عرض کنم دکتر صدیقی متأسفانه بازگنا گرفته بود.

س - دیگر اختلاف چه بود؟

ج - یک قدری اختلافشان با بنده و چند نفر دیگر راجع به تکمیل شورا و مسائل تشکیلاتی جزئی بود که بنده نمیخواهم وارد آنها بشوم. چون بهر حال نسبت به دکتر صدیقی احترام دارم.

س - آقای فروهر شرکت داشتند؟

ج - بله آقای فروهر بودند.

س - آقای اردلان؟

ج - بله آقای اردلان هم بودند.

س - آقای اردلان وزیر دارایی را منظورم هست.

ج - بله. آقای دکتر آذر و آقای دیگر همه بودند.

س - روزنامه پیام جبهه ملی هم منتشر میشد؟

ج - روزنامه پیام جبهه ملی هم در همین موقع شروع به انتشار کرد و در جلسات و سخنرانیهای

هفتگی که داشتیم روز بروز جمعیت زیاده ترمیم میگردید بطوریکه جمعیت از هزاران نفر متجاوز

میشد. روزهای که بنده سخنرانی میکردم یا بعضی از روزها که آقای دکتر مدنی صحبت

میکرد کثرت جمعیت بعدی بود که خیابان و کوچه‌ی مجاور را در بر میگرفت تا اینکه یکروز -

بناگاهان در ظهر روز جمعه که باشگاه خلوت بود آخوندهای غفاری و جمعی از چاق‌قداران

حزب اللهی همراهشان از نماز جمعه که بیرون می‌ایند مردم نمازخوان را حرکت میدهند و می -

ریزند با شگاه را غارت و تصرف میکنند و آن تاریخ مرکز سازمان جبهه ملی در تصرف آنها

افتاد و هیچوقت حاضر به تحویل و تخلیه‌ی آن نشدند. ما در مورد تصرف عدوانی شکایت

به دادگستری بردیم. آقای آیت‌الله اردبیلی دادستان کل به نمایندگی ما جوابی منطبق

با شرع انور و عدالت اسلامی داده بود یعنی چون شما مخالف حزب جمهوری اسلامی هستید

نمیتوانید محل اجتماع داشته باشید. آقای خمینی هم زاین جریان خبردار شدند و اتفاقاً

این بعد از آن روزی بود که من از کرمانشاه برگشتم و ایشان را دیدم و مرا مورد تکریم و

تقدیر قرار دادند. من یک نامه‌ی فتوایی خدمت ایشان نوشتم که در روزنامه‌ی پیام جبهه‌ملی هم چاپ شد. نوشتم که جبهه‌ملی برخلاف سایر دسته‌های انقلابی در صداین بر نیا مدکه از عمارت‌های دولتی استفاده کند یا خانه‌ی کسی را ضبط و غصب کند بلکه مابطور قانونی این محل را از مالک آن اجاره کردیم و ما هیانه‌مبالغ گزافی می پردازیم و صدها هزار تومان بمصرف اثاثیه و مبیل و لوازم آن رسانده‌ایم. متجاوزین حزب جمهـوری اسلامی آنجا را ضبط و غارت کردند و دادگستری هم تاکنون به شکایت قانونی ما ترتیب اثری نداده‌است. استدعا میکنم از لحاظ شرعی فتوا بفرمائید که آیا این عمل قانونی است؟ آیا اشخاصی که در آنجا هستند نمازشان درست است؟ آقا هیچ جوابی در این باره بماندادند و تا ما بودیم آن محل در تصرف غیر قانونی آنها بود و ما حیخانه هم علیه شخص من برای مال الاجاره اجرائیه مادر کرد. با آنکه فاقد محل اجتماع بودیم و چاپخانه نداشتیم و چاپخانه‌ها جرأت نمیکردند که انتشارات ما را علنا "چاپ کنند، با وجود این روزنامه‌پیام جبهه‌ملی بطور وسیع انتشار مییافت و عجیب این بود که روز بروز خواهان و خواستار آن اضافه میشد و چون مانع فروش آن در کیوسکها میشدند و روزنامه‌فروشها ناچار بودند که آنها را در زیر روزنامه‌های دیگر پنهان کنند و مخفیانه بفروش برسانند. جمع قابل توجهی از جوانان دانشجو و پرسود خترو وابسته به جبهه‌ملی دا و طلب شدند که هر روز آنها را در چهار راهها و خیابانهای عمده و محلات اجتماعات بفروش برسانند و مردم نیز در خرید آن بریکدیگر سبقت میگرفتند. بعضی‌ها چندین شماره‌ی آنرا با هم میخریدند و بین آشنایان تقسیم میکردند. بدین ترتیب انتشار آن از صد تا صد و پنجاه هزار نسخه در روز تجاوز میکرد و ما برای آن از جهت کاغذ و چاپخانه در زحمت بودیم، روز بروز هم تزییقات برای انتشار آن زیادتر میشد و در ادامه و توسعه‌ی انتشار آن آقای لباسچی از تجار ملی و آزادیخواه بازاری بسیار کمک کردند. در این زمان علاوه بر روزنامه‌ی پیام جبهه‌ملی ما اعلامیه‌ی مشروحی ترتیب دادیم که بهامضاء بنده در یک کتابچه‌ی بیست و چند صفحه‌ای منتشر گردید. از شما خواهش میکنم، چون خود من آنرا در اختیار ندارم، اگر بتوانید این را بدست بیاورید، در این کتابچه‌ی ما برادات و اعتراضاتی که ما به حرکت جمهوری اسلامی داشتیم را جمع به کمیته‌ها دادگاههای انقلاب، چریکهای مسلح، نقض آزادیهای پیش‌بینی شده در

قانون اساسی موجود، مجلس خبرگان، نقاشی که در قانون اساسی است، گروگان گیری، پایان یافتن فضاحت با رگروگان گیری وزبانی که از لحاظ مالی و از لحاظ حرمت بین المللی و منزوی ساختن درجهان متوجه ما کرده است در آن اعلامیه با شدت مورد بحث و انتقاد قرار دادیم که یکی از اسناد تاریخی و مهم آن زمان محسوب میشود.

س - من حدس میزنم یک نسخه از آن را دارم. من این اعلامیه را خواندم.

ج - اگر بتوانید یک نسخه از آن را برای بنده بفرستید خیلی ممنون میشوم.

در همین ایام اواخر سال ۱۳۵۹ بود که بمناسبت روز ملی شدن صنعت نفت بود با بمناسبت سالروز تولد مصدق و قبل از عید نوروز قرار بود که اجتماع و تظاهرات بزرگی از ملیون و آزادیخواهان صورت بگیرد و چون برای ما امکان تبلیغ مستقیم نبود رئیس جمهور در آن روز سخنرانی کرد و اجتماع کثیری در سخنرانی جنور بهم رسانیدند.

س - آن اجتماع کجا بود؟

ج - در دانشگاه تهران بود و بیش از ۵۰ هزار نفر در آن شرکت و تجلیل از خا طری مصدق کردند. در داخل دانشگاه جمعی از همان اوباشان ما مور شده شروع به تظاهرات علیه بنی صدر کردند. بنی صدر هم به مردم دستور داد که "آنها را خا موش کنید" و خود مردم آشوبگران را گرفتند و آوردند تحویل ما مورین انتظار می آنجا دادند که بر سر آن جا روجنجال بزرگی دستگاه حزب جمهوری اسلامی علیه بنی صدر برآوردند بجای اینکه آن افراد آشوبگر و ماجراجور که یک عده سی چهل نفری هم بیشتر نبودند. مورد تعقیب قرار دهند رسماً علیه بنی صدر اعلام جرم کردند و آقای اردبیلی دادستان کل آقای بنی صدر رئیس جمهور را به اتهام اذیت و آزار نسبت به آن افراد ماجراجو و اغلالگر مورد تعقیب قرار داد و به دادسرا احضار کرد.

در همین زمان بمناسبت آن اعلامیه بنده و مضموما " مقالاتی که در روزنامه‌ی پیام جبهه منتشر میشد آقای خمینی در ضمن یکی از سخنرانی‌ها ایشان گفتند آنها سی که با نیت نسبت به قانون قصاص مخالفت میکنند مرتد فطری هستند. این قانون لایحه‌ای بود مفصل و در بیش از یکصد ماده که دولت برای تمویب به مجلس فرستاده بود و نویسندگان روزنامه ما آن لایحه

را مورد تجزیه و تحلیل و انتقاد قرار داده بودند. ولی آقای خمینی بطور کلی جمعیت ما را مرتد یعنی برگشته‌ی از اسلام شناخت.

ما میخواستیم در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ به مناسبت یکصدمین سال تولد دکتر مصدق اجتماع و تظاهرات و در صورت امکان راه پیمایی بزرگی ترتیب بدهیم و بر طبق مقررات جریان را به وزارت کشور اطلاع دادیم ولی وزارت کشور جوابی به ما نداد. با آنکه مسئولان جبهه‌ی ملی از اوایل خرداد ماه در حال نیمه‌اختفا بودند و شوری و کمیته مرکزی مادر محله‌های مختلف بصورت پنهانی تشکیل میگردید و با همه خطرات و محظوراتی که متوجه ما بود بر تصمیم خود در برگزاری تظاهرات راسخ بودیم. در آن روز ۲۵ خرداد جمعیت‌های کثیری از همه‌ی نقاط شهر متوجه محل اجتماع بودند و در سرچهار راه‌ها و مسیرها گروه‌های مسلح پاسدار و جماعت‌دارها را مسدود و با ضرب و شتم و تیراندازی مردم را متفرق کردند و مانع از برگزاری اجتماع و تظاهرات شدند.

س - برای میتینگ با نهضت آزادی هم تماس گرفته شده بود؟

ج - بله با نهضت آزادی تماس داشتیم.

س - آنها موافقت کرده بودند که در آن شرکت کنند؟

ج - در واقع آنها هم تلویحاً " موافقت کردند ولی عملاً شرکت نکردند. مجاهدین هم قرار بود در آن شرکت بکنند و اگر آن تظاهرات صورت میگرفت یکی از بزرگترین تظاهرات بعد از انقلاب تهران میشد.

س - محل تظاهرات قرار بود میدان فردوسی باشد؟

ج - بله میدان فردوسی و پیرامون آنجا بود. که بعد از آنجا بطرف دانشگاه و محل‌های دیگر حرکت کنند.

س - آن نطق ارتداد را شب قبل از میتینگ آقای خمینی کردند؟

ج - درست یادم نیست. بنظرم همان حدودها بود. درست تاریخ را متأسفانه تطبیق نمیکنم چون مدارکی الان در دسترس من نیست.

از این تاریخ ما متوجه شدیم و اطلاع یافتیم که آنها در پی توقیف کردن و گرفتن و محاکمه‌ی

ما هستند . در این موقع اختلاف مجلس و بنی صدر هم بعدا علا رسیده بود . چند روز قبل از ۲۵ خرداد ما خانه های خود را ترک کردیم و به حال اختفای مطلق افتادیم و در حال اختفای بودیم که آقای علی اردلان و دکتر ورجاوند و مسعود حجازی و عده زیادی از فعالین مسارا گرفتند و توقیف کردند و یکی از آنها ، یکی از بازارهای فداکار و رفیق ما را بنام دستمالچی هم اعدام کردند . اختفای بنده ۱۲ ماه طول کشید و بعد از ۱۴ ماه بود که من و خانم بوسیله اشخاصی که پول میگیرند و ترتیب فرار را فراهم میکنند توانستیم از ایران خارج بشویم . درباره ی مشقات دوران اختفای زائد میدانم که صحبتی بکنم . در حال اختفای که بودیم شنیدیم به خانه ی ما ریخته اثار شبیه آنرا غارت کرده و خانه را به تصرف گرفته اند .

در همین اواخر زمان اقامت ما در مخفی گاه ها بود که قضیه دستگیری قطب زاده پیش آمد و آنها ماتی به آیت الله شریعتمداری وارد کردند و در ضمن پای جبهه ملی راهم به میان کشیدند و گفتند سازمانی از جبهه ی ملی به نامی که اکنون فراموش کرده ام با قطب زاده همکاری داشته است .

س - یعنی دارو دستهای که قرار بود با آقای قطب زاده همکاری کند ؟

ج - بله . دارو دستهای که قرار بوده با آقای قطب زاده علیه دولت اقدام و کودتا بکنند و در مجلس هم یکی دو نفر از نمایندگان گفته بودند که جبهه ملی و دکتر سنجایی هم در این کار دخالت داشته است .

س - یعنی شما ؟

ج - بلی اسم بنده را هم برده بودند ولی تمام آنها دروغ محض و عاری از واقعیت بود . ما هیچگونه ارتباطی با قطب زاده نداشتیم و بهیچوجه از جریان آنها هم خبردار نبودیم . فرار ما از راه کوه های سخت و پرهزحمت و در در سر آزارات صورت گرفت که به ترکیه رفتیم و از ترکیه به پاریس و در پاریس مدتی ماندیم و بعد از پاریس به آمریکا آمدیم .

س - خیلی ممنونم . ————— سئوالاتی دارم که بعد از ظهر مطرح خواهم کرد .